دیدار سعدی از مولوی، در قوته‌?

و حاصل این دیدار

جهانبخش نوروزی
استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد فیروزآباد

چکیده:

راه پیموده مولوی در زندگانی، پیامده سعدی در حیات، پشت سر گذاشته، فرق فراوان دارد.

سعدی در همه عمر، درویشه زیست و درویش از دنب رفت، حتی مراحل سلمه هستی از دولد، زناشویی، فرزندان. و سرانجام تاریخ مرگ از، وشن و مسلم نیست، همه با یاد و باید و ممکن است چین باشد. گزارش شده است. اما در زندگانی مولوی، گوشی تاریخ نیست. در میان خانواده خویش و مریدان مطيع و فرمایشان فراوان، چنان که هماهنگ، شان و مقام معنوی از، شاهانه زندگانی کرده و یا عزتی شایان و بدرقه حلف این داده، در یادان، در یادیگاهی مخلل، آرام گرفت.

سعدی با راه آرونده به پارگاه مردی شنایا و رهو (عافر و سلک) راهی دراز پیمود، تا از خوان زمینی و نوشته عزت و یاد از خرمن عزت او، خوشه همی چند، اما چون به آن خوان و خرمن و بیستانی گل و سوسن رسمی، ناجی‌برد گیل، دامنی از دست برخت.

سعدی این رنگ برد و گنج نیافته را. با کتابی و گلاهی و پیسی و پنسی، در بیستان و در غزل های خود، نشان داده است. در این مقال عقل این ملال، بررسی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: زندگانی - سفر - دیدار - انظار - آرزوگی

تأثیر پذیرش: 1390/7/28
تأثیر دریافت: 1390/7/28
درآمد:

تفاوت و تشابه در زندگانی سعدی و مولوی

اگر بخواهم مراحل زندگانی سعدی و مولوی را با هم بسنجیم، در مسیری که تفاوت‌ها و شماهت‌ها به اندک است.

در این بخش از سخن، کوشش بر آن است که پیش از درآمده به مطلوب‌های که همانا دیدار

این دو اعجوبه‌ای ادب و عرفان است، تفاوت‌ها و شماهت‌های زندگانی آن

دو را به اجمال هر چه بیشتر، از نظر بگذرانیم.

تولید تاریخ تولد مولوی، روش و در تمام‌مراجع از آغاز تا امروز، یکی است.

سلطان ولد، پسر اول مولوی، به شمس الدين احمد افلاکی(1) می‌گوید: تاریخ ولادت

پدر، در پشت کتاب (ظاهراً قرآن) نوشته شده است و افلاکی به استند همین سن دارد.

مناقب العارفین می‌نویسد: ولادت حضرت مولانا در بلخ، سادس بریع اول بوده،

مست انی و ست ماهه (مناقب العارفین: 1959 میلادی: 30 و دیگر تاریخ و تذکره نویسان، از

جمله دکتر صفا، بی اختلاف، همین را نوشته‌اند که: جلال الدين محمد، فرزند بهاء

ولد، در شمش ربيع الاول سال 606 هجری در بلخ ولادت یافته، (تص. 1362: 251)

اما تاریخ تولد سعدی مشخص نیست. از تا 750 در 615 فقیری، یعنی با اختلاف

چهل و پنج سال، آنرا نوشته‌اند. (حسنی، 9:1380)

در گذشته:

تاریخ درگذشت مولوی، با روز و ساعت آن، به دقت مشخص است. حتماً این که در

لحظه جان سپردن، چه فکت و چه کسی بر بالین او بود، با دادن‌شده است. پسر اول

مولوی، سلطان ولد، در منوی ولادت(2) می‌گوید:

بنجم ماه در جماد آخیر، بود تعلقات آن شد، فاخر سال هفتاد و دو بی، به عده، بعد

ششصد ز هجرت احمد

و افلاکی نوشته است.

(1) افلاکی

(2) منوی ولادت
دیدار سعدی از مولوی در قونیه و حاصل این دیدار

«انقلال قلَّان الله سربه العیزی، من عالم العلیک، الى مالکیت الملوکون، بعد الیوی، وقتَ غروب الشمس، خامس جمادی الآخرة است.»... در آن هنگام، حضرت سلطان ولد، از خدمت بی حدا و رفت بسیار و بی خوابی، به خواتیف شده بود و دایم نهورها می زد و جامه ها پاره می کرد و اصلاً نمی خندید. همان شب حضرت مولانا فرمود که: بهاء الذین من خوشم بر سرا بی‌پنه و قدری بی‌سایرین، حضرت ولد روانه شد و سر نهاد، این غزل را فرمود و حضرت جلبی، حسام الذینی، می نوشت و اشک های خوتنی می‌زیجت:

رو سر بیه به بالینن، تنا رها کن- ترکمِ خرایز شیرگرد مبتلا کن، یلی آخر ...

و غزل آخرین که فرمودند، این غزل بود: (افلاکی، 1959: 589 تا تگری)

دیگر تاریخ و تذکره نویسان بعد از سلطان ولد و افلاکی، همه همین مطلب را بیان نوشته‌اند. اشاره به آنان، سختی را به درازا می کشانند.

اما وقت سعیدی

مانند ولادت او نامی‌ان است. به تقریب: «از سال ۶۹۰ تا ۶۹۵ در منابع متفاوت...»

نوشتته‌اند: (حسنعلی، ۱۳۸۰: ۱۱۸)

ذیح... صفا پس از بررسی های بسیار، با احتیاط و احتمال، می‌نویسد:

تاریخ وفات سعیدی، آن چنین روشن نیست. این ۶۹۵ نوشته‌اند. بن‌الوقوْنی، مانند مستندات سعیدی به سعدی ادبیاتی که استحیاء است. تاریخ وفات او را نیز به بیانی بی‌پنه حیات ۵۹۴ ضعیف کرده است. تاریخ ۴۹۱ از نویسنده و سپس دیگران، او نقل کرده‌اند و پدیده تاریخ خاص، جدید، مستند است، درست تر می‌نماید. اما ذی الحجّة سال ۶۹۰ که در غالب مأخذ نزدیک به دوران حیات سعیدی ذکر شده، بیشتر مورد اعتماد است؛ (صفا، ۱۳۶۳: ۵۹۸ و ۵۹۹)

مراحل پس از وفات:

«به روایت افلاکی، همچنین به تصریح سلطان ولد، به وصیت مولوی، شبه صدر الذینی قونوی، عارف بزرگ قرن هفتم (با حضور مجمعی از بزرگان شوری و لشکری...»
و عارفان و شاعران و شاعران و توده مردمان) بر جنگ، یا نمایگر خدای ناچیز روز پس از در گذشته ای، مردمان سوء داشتند و بسی غرس ها به یاد آن یاد گرگ، ترتیب یافته و شاعران، اشعار در تعزیه ای، سروندانه (همان، ۲۵۹ به تقليل

جنازه مولانا را در قوّتی، تزودیک ترتیب پدرش، بهاء الدین وله، به خاک سپرده و

یکی از بزرگان قوّتی به نام علم الدین چیز، بعد از کسب اجازه از سلطان ولد و به

یاری معین الدین پروردگان، به عمارت ثریه مبارک، قدّاساً الله بَسیر ساکنها، مشغول شد و

به اتمام رساله و بسی شکرگاهی، به اصحاب تبریه و پلار مدرسه، ابی‌عُمر کرد. (افلاکی،

۱۹۶۹: ۷۹۲)

آمر، نمایگر جنگ جنگید شناخته شده نیست. یوناني، و مراسمی هم دریافت

گزارش شده، خیمه و بارگاهی نیز بر گور ای پا نشده، (مکرر در دوره های بعد).

خلاصه و جانشینی هم نداشت.

سیر:

سفر سلطان العلماء به‌های، ولد از بلخ به دو دلیل بود. یکی، نقار، و اختلافی که میان او و سلطان محمد خوارزمشاه پیش آمده بود و دیگری بیم و هراسی که از خطر مغولان، فراگیر شده بود: سلطان العلماء، اولین را به‌های ساخت و یا خانواده، بلخ را پشت سر گذاشت: به‌های وله دائم‌آ از سر منبج، در انتقال تذکر، خنجر دل‌های رازی (۴) و محمد خوارزمشاه را، بین‌دید خطاب کردن و آمیزه وار حال در یکی را کمک‌ها را به‌های ناسودی و محمد خوارزمشاه، اکثر اوقات با استادان، امام فقیر الدین رازی که با یا رازی داشته در

مجلس سلطان العلماء حاضر شد... به‌های، ولد به خوارزمشاه، یام داد که حالت خود
سلطان العاما، در این سفر، به دلیل اعتبار و شهرتی موروث که در خاندانش بود، به هر جا که می رسید عزت و احترام می دید و با استقبال گرم روا به روا می شد: «چون به نیشابور رسید و یا را با شیخ فردی از نزیلین عطبار ملاقات افتاد و به گفته دولتشاه، شیخ عطبار خود به دیدن مولانا بهاء النّیلین آمد و در آن وقت، مولانا جلال النّیلین کوشک بود. شیخ عطبار کتاب اسیران نامه را به هدیه به مولانا جلال النّیلین داد و مولانا بهاء النّیلین را گفت زود باشد که پسر تو آتش در سوختگان عالم زند» (فلاکی، ۱۳۲۵: ۱۷).

پس از نیشابور، از راه بغداد به مکه رفت و از آنجا به ارزنیان و انجه‌ها به ملظیه سفر کرد و چهار سال در آنجا اقامت گزید و سپس از آنجا به لارنده (۳) عزیمت نمود و هفت سال در آنجا به سر برده و در همسین شهر، گروه خان/non دختر خواجت لالای سمرقندی (مادر سلطان ولد) را به عقد جلال النّیلین محمد در آورد و بعد از خروج از این شهر به دعوت سلطان علاء النّیلین کیقباد سلجوقی (۶۴۱-۶۴۳) به قویتیه رفت و در شهر متوطن گشت.

«تا در چاشتگاه روز جمعه هدف‌همه ماه ریب بیه آخر سنه تمای و عشیرین و سنت مأه به جوار جلال رحمت ارزیدی، فی مقعد صدق علّین ملك‌تی مقتدر رفیق فرمودن.» (افلاکی، ۱۳۲۵: ۲۳)

مولانا از لحظه ای که با پدر و خانواده اش از بلخ به درامد تا رویزی که در قویتیه ساکن شد در سایه چتر حمایت خانواده بود و کم ترین آسیب به وجود پاکش نرسید. اما در مورد سعید، درست معلوم نیست که این اتفاق سفر کی رخ داده و سعید در چه سن و سالی بوده‌اند؟
تنها فریمی از جست و جویگر را به زمان وقوع این حادثه ندیدیم. می‌کند سختی
است که خود سعدی پس از پاگشته به شیراز، به عنوان حجت به پیامهایی بیرای گریز
خود از شیراز، ایراد می‌کند و می‌گوید:

«بر اندادخت شیرازم از جور تنگی،
جهان درهم افتاده چون موهی تنگی»

برون جستم از تناک‌ترین‌ترین، تنهای سال‌های...

۵۹۲ قمری است که این هرم دو اتفاق، نیست: حضور و تنگی معیشت و در
هم افتاده‌ترین، بر سر تصرف شیراز، به وقوع پیوسته است، در هم‌جذبی زمان‌های این
حکومت‌اتابکان فارس، نه آن چنان قفل و کشتارها روز و دنیا و نه آن چنان حضور سالی
پیش آمده، آن هم دو باهم، تا جایی که همدل‌الله مستوفی در تاریخ گریزه می‌نویسد:

در آن سال در مملکت فارس، حضور به قدری بود که هر چند هنگامی که در راه آن
کارکردن، تمامی بخورند و اگر زور یکی بر یکی فروز بود و فروست شنایی، او در
پخش یا بخورید» (مستوفی، حماده... تاریخ گریزه، ۱۳۳۶).

هم چنان معلوم نیست که سعدی از چه راه و چگونه، به توهین و آذوقه، تنهای و بیش
جمایت خانواده‌اش، از بغداد سر به درآورد، و در راه و بحث در نظریته را از چه زمان
شرع کرد و کی و از کجا، با یک بی‌پایه، سفرهای دراز و دائم خود را آغاز نموده؟

تنها چیزی که از این دوران حیات سعدی معلوم و مسلم است، باگشته‌ای به شیراز در
سال ۵۵۵ قمری و به هدیه آوردن بوستان (سعدی نامه) برای مردم حاضر در نهاد شیراز
است. سندهای تاریخ باگشته هم در بوستان آست و دیگران آن را به اقتباسی از
بوستان، نکردار کرده‌اند.

خانواده:

افراد خانواده مولانا، چه مرد و چه زن، همگی نام آور و شناخته شده‌اند.

جناش، بهاء الدین محمد بن حسین نصیر علاءالدین محمد بن حسین بکری با «ملکه جهان»
دختر علاء الدین محمد خوازمشاه که در افلاکی زیب مسکون، به ملاحت و مزرعی و
کمال و جمال، نظیر نداشت» ازدواج کرد. اشتیار خاندان‌ش به پدری به علت انساب به ابوبکر صديق است. (افلاکی، ۱۹۶۱: ۷)
پدرش، سلطان العلما، بهاء الدین محمد، معروف به بهاء ولد (۵۴۳-۵۳۱ قمری) از تربیت‌بخشی نجف الدین گری و از دو به‌درگ زاده بود. (مادرش ملکه جهان، شاهزاده خوارزم‌شاهی و پدرش عالم و روحانی بزرگ آن روزگار، بهاء الدین خفتری) بود.
همسران مولوی، کرخاتون، حسن مولانا به شمار می‌رفت، همسر او، کرخاتون.
رضی الله عنها، یاران و پیاده که حضرت مولانا را تاجگذار در از خود فراغت کن‌کن است. (همان، ۱۲۶)
و در خاتون دختر خواج از آکی سمرقندی، هستند.
پسرانش، یکی علاء الدین محمد است که در قنیطریه بزرگ‌تر دخالت داشت و دیگر بهاء الدین محمد (سلطان ولد) که منشی ولد، از اوست. این متنی مانند مناقب العارفین شمس الدین افلاکی، حاوی پیامی از سرگذشت‌ها و حالات مولوی و از مانع دست او، زندگی اوست.
اما افراد عشهره سعیدی، جنادد شناخته شده نیستند. به جز چند اشاره که خودش در اشعار خود به آنان کرد، چون:
قیلما من جمله عالمان دین بودند، مارمل عشقی تو شاعرا آموخت (غزلات)
یا
مرا باشند از درو طفلا خیر که در خردی از سر برقت پدر
(بوستان)
و یا به جز بعضی اشارات کم رنگ و نامشته که برخی از تاریخ و تذکره نویسان به ایشان کرده‌اند، استاد معیوب دیگری در دست نیست.
مثالی دوشنامه در تذکره الشعراء (ص 233) می‌نویسد: «گویند پدر شیخ ملائدم اتابک، سعدی بن زندگی بوده» (صفا، ۱۳۴۳، ص ۵۹۲).

«در نام و نسب این استاد برگ (سعدی) میان نویسندگان و مولفان قدیم (چون ابن الفوطي) در مجمع الأدباء و احمدی ابی بکر بیستون (٧) و دیگر معاصران، اختلاف است هم چنین فضلا و نویسندگان بعد از عهد قدمی نیز لقب و اسم و نسبی او را به صورت های مختلف:

شریف الذين، مشریف الذين، مصلح الذين و برخی: ابومحمد عبدالله و ابو عبدالله و ... نوشتند. مسلم است که این گونه ترکیبات اسم نیست، بلکه لقب یا کتاب است. القاب و کتابه‌ها را هم مردم و جامعه به افراد می‌دهند. از سوی دیگر معلوم نیست که این القاب از آن آوست یا از آن پدرش؟

خانواده سعدی نیز جوان زندگانی فردی او، سر و سامان روشی ندارد. تنها در بوستان به این شاخص می‌کند که: ابی صعا درم طفیل اندر گذشت و در عباسیان زمانی که در شام بوته، پس از رهبری از خندق طرابوس و اسارت، از همسری به خوی ناسازگار که عش یا را تیرهٔ می‌کرد، سخن می‌گوید. (کلستان، باب دور)

پیداست که سعدی در میان سفرهای خود، اگر در جایی، روزگاری ماندگار می‌شد، ملی می‌شود با اسم معنی (٧) می‌گرفته و بنابر سخن خودش که: به‌هیچ‌یکی مقدار خاطر و به‌هیچ‌یکی دیار که بر و بحیر فراغت است و آدمی بسیار پس از چندی، او را می‌گذشت و می‌گذشت. حتا گاهی از نظر بوسیده، بر روی یار رها شده، دریغ می‌فرموده که:

بی‌وسه دادن به روز درست چه سود؟ هم در آن وقت کردنش بدرود

هم چنین در روزگار دراز از سال ۶۵۵ تا پایان زندگی که در شب از روزگار باشد، دربارهٔ سون و فرزندی از او گزارشی نشده و اگر هم قصه‌ای در این باره ساخته باشند، به مراح و شوخی نزدیک‌تر است تا به واقعی و جدی بودن.
مرشدان و مولوی‌های مولوی:

اولین مرشد و معلم مولوی، پدرش (بهای ولد) بود و پس از او برخی آنان محقق ترمذی (سپât سردار) بود که هر دو از پیروان مشایخ کبیری، بودند.

"برهان‌الدین محقق ترمذی از شاگردان و میان‌الادیب، ولد بود، که پس از ترمذی" مراد خود او در سال ۶۲۸ از بلخ به قوتنیه آمد، جانشینه، ولد شد و مولوی را به سبک و سیاست، به‌صورت نمود. تا همین سال‌ها بعد که زندگی بود، خلافت به‌حالی ولد و بر عهده داشت. (صفا-۱۲۳۲: ۲۵۳)

علّت مهمی که باعث شد بهای ولد و برخی آنان محقق را ترک کنند به سبب این دور دست قوتنیه را آورند، بعد از خطر حمله مغول، اختلاف مسالکی بود که با سلطان خوارزمی و امام فخرالدین را ناامتنان داشتند.

"یافتن است که محمد خوارزمی به سلسله کبیری به بود و از آن روی، مجادلیت می‌بایست. به‌نظر را که از برگ‌های میوه لمبه و از خلفالای نجم، بر آن قیمت‌های کبیرا محسوب است و چون در افکند و به نقل حقایق سلطان، پدر مولانا، به‌دین سلسله، مستگی داشت." (فوروانفر-۱۳۵۲: ۹)

مولوی در شهربانی به حمایت کمال‌الدین این العیاد، فقهی برکت حضوری و روزگاری در خدمت او، محقق را آمخت و جوهر پس از درگذشت برخی آنان محقق ترمذی (در سال ۶۳۸) به قوتنیه بازگشت، بماند چهار سال به‌ین تا ۶۴۲ که به شمس تبریزی برخورد. همین محقق را یک‌سی می‌کرد. (صفا ص ۲۵۴ - افلاکی ۵۶)

مولوی در شهربانی بر درک مکتب این العیاد به فیض صبحیت می‌فرماید، این العیاد، فی‌یز ناپذیر گشت.

شمس‌الدین تبریزی:

شمس‌الدین محمد بن ملک داد تبریزی که خوست از تریبت یافتن‌کن شیخ رکن‌الدین سنجاسی و با کمال جنی و ابتکار سلّه به‌نام تبریزی بود. در میان معرفی‌های پیوسته خود در سال ۶۴۲ به قوتنیه رسید و مولوی را ملاقات کرد. داستان‌این ملاقات با
توهج به منابع و مأذن، از جمله ویلکنیه و منابع عارفین و شرح احوال جلال الدین محمد (فروردین، ص ۳۳) افسانه گونه می‌نماید.
مانند سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی که بهاء ولد را به قوینه دعوت کرده بود و معین الدین بروانه، حکمران کلی‌کلی‌الدین روم و غیاث الدین کیخسرو شانی، و عزر الدین کیکاوسن ثانی و رکن الدین قلی ارسلان و غیاث الدین کیخسرو ثالث با همین وزیران و
کارگران ایشان.
همچنان بود که از عالمی و عرفانی و سالکان و شاعرانه که در شهر قوینه گردآمدند بودند، چون: صدرالدین قونوئی که بر جنگ‌های مولانا نمای خواندن، و فخر الدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی، و نجم الدین دامی و قانعی طوسی (ملک
الشعرای سلجوقیان روم) و علی‌خان قطب الدین محمودین مسعود شیرازی و قاضی سراج الدین ارموری. (صفا، ۱۳۶۴: از ص ۲۵۲ تا ۲۵۳)
اما سعدی:
گروهی سعدی را شیعه خالص دانستند و برخی اهل تسنن (اشعراً، شافعی‌ها)
حنیفی گفته‌اند (حسنی، ۱۳۸۰: ۱۰)
این که سعدی شیعه بوده باشد بعد از سعدی، هیچ تردیدی نبست که به خاندان و اهل بیت پایبر یشی می‌وزیمده و برای آنان حقی مسلم قابل بوده و اگر می‌خواسته توسلی جوید، دست به دامان آنان می‌دهد، زیرا خود را در میان سپس از برعشرمن نام خلفا، به ترتیبی که اتفاق افتاده، می‌فرامیاد:
خداوندا به حکم بی‌فاطمه
که بر قول ایمان کنن خاتمه
اکثر دعوت‌های رکنی‌ور قبول
سنی و دست و دامان آل رسول
سعدی. در مدرسه نظامیه بی‌خوانده و مقرری از همان جا می‌گرفته:
مرارا در نظامیه ادرار بود
و مدرسه نظامیه وقف شافعیان بوده است.
سعودی در مکتب درس ابوالفرح بن جوزی تعلمت نامه‌ها، چنان که فرمود: ایندانه که مرا شیخ اجل، ابوالفرح بن جوزی رحمه الله علیه، به ترک سماع فرمودی و به خلوت و عزلت اشتر کردی، عنوان شبان محب آمدی و هو و هووس، یاد کنار بر خلاف رأی مریب، قدیمی برگفتی و از سماع و مجالس، حتی برغمتم و چون نصبیت

شیخ‌خانه امین‌الافضل:

قاسم ار ای ما تشکید بر فشاند دست را
مختصب گر می‌خورید، معدود دراز مست را
(گلستان، باب دوم)

سعودی چه مکتب درس ابوالفرح بن جوزی اول، صاحب‌کتاب تلیسیس یابلیس
متفکر به سال ۵۹۷ را دریافته باشند و چه در سربدر ابوالفرح بن جوزی دوم، مفشد
به سال ۵۶۵ قمری، حاضر بوده باشد، از دیدگاه قنقا و مذهب تفاوت ندارد، زیرا هر
دو ابوالفرح و خاندان ایشان همگی تابع امام احمد خنیل، وی علیه حینب مذهب بوده اند
اما سعودی ادر عین این که با گروهی از مشایخ مصاصحت داشته و بیدشان ارادت می
نامه‌ها، تابع و فرمایند دار مطلوق آنان نبوده است، (منا ص ۹۵)

سعودی چنان که خود فرموده و دیگران نیز نوشتند اند (مثلًا جامی در فتحات الانس
ص ۴۰۰) در مطالب تصارف و عرفان با شیخ شهاب الیکن، ابو حفص عمرین محمد
سهروردی (۵۳۹ - ۵۳۷ قمری) از مشایخ معروف صوفیه و از پایه گذاران طریقه
معروف به "سهرورودی" صحبت می‌داشته، چنان که گاهی به تصريح و گاهی به تلویح
به آن اشاره دارد:

ملاقات مسیح به مرتضی شروی
مرأة شیخ دانای مرشد شهاب
یکی آن که در نفس خودین مبیان
بعضی از مؤلفین به سبب تطابق نسبت و لقب، این شهاب الیکن برنده سهروردی را
با شهاب الیکن یحیی بن حسن معروف به شیخ اشراق (متفکر به سال ۵۸۷ میلادی)
به اشتیاق گرفته و در نتیجه ایاها بالا را از شعر سعودی به حاشیه برده اند. (فرهنگ

ديدار سعودی از مولوی، در قونیه و حاشیه ابن دیدار
آثار مولوی:

همه ترین اثر منظوم مولوی، منثوب معنی است که در حدود بیست و شش هزار بیت را در دو دارد. منثوب در شش دفتر به بحر مرل مستند محذوف (فاعلانه، فاعلانه، فاعلانه) سروند شده است. پیش از نظم منثوب، حضرت مولوی غزل می‌سرود. او در این باره برگزیده دیوان غزل فارسی را که «دیوان کبیر» با «دیوان غزلیات». شمس تبریزی نامیده می‌شود سروند است.

«اثری چنین دیوان کبیر» که بیش از پنجاه هزار بیت دارد، در هندستان به چاپ رسیده اما در تصحیح استاد فروزان فر که در تهران چاپ شده، شامل ۳۶۳۰ بیت است. (صفا، ص ۲۴۹)

مولوی منثوب را با بر خواشت دوست و خلیفه خود، حساب النین چلبی، ساخته است، در کتاب مناقب العارفین اثر شمس الدين احمد افلاکی که معتبرترین مرجع در احوال و حالات و زندگانی و مرک مولاناست و مرجع تمام تذکره هایی است که پس از آن درباره مولوی نوشته شده. به تفصیل درباره آگاه و انجام منثوب و تعطیلی دو ساله آن، در فصلان پایان دفتر اول و آگاه دفتر دوم، سخن گفته شده است. در این جزایر می‌بینند، فشاردهای از آن گسترده را، هرچه گویایی نایرده، باشک به خوانندگان را به کار آورد:

افلاکی می‌نویسد: «سبب تأثیر کتاب منثوب آن بوده که روی حساب النین اطلاع یافت که بعضی پارون با عشق تمام، ازطة نامه حکم سنابی را و منطق المیر فردیندین عطّار و مقصبت نامه از را به چن مطالعه می‌کنند. همانن اک تاک که فراموش حال گسترش، شیب حضرت مولانا را خلوت یافته، گفته که: دوازده غزلیات به دادش، اگر به طرز نامه، با به وزن منطق المیر کتابی باشد تا در میان عالمان باگذاری بماند. به گاهی مرحمت و عنايت خواهد بود. مولانا فی الحال از سر دستار مبارک خود جزوی که...»
شامل اسرار کلیات و جریانات بود به دست چهلم، حسیم‌الدین داد و آن‌جا هجده بیست
از اول مثنوی بود که:
بنیو از چون حکایت می‌کند
از جدایی‌ها شکایت می‌کند
تا آن‌جا که:
در نباهد حال پیشه همچ خام
بسخن کوتاه باشد، والسلام
بنیو بود. همچنان حضرت خداوندگار به انشاد مثنویات، مداومت نمونه‌گریت.
بسیار اتفاق افتادی که از اول شرب تا مطلع فجر، موائی املا می‌کرد و حضرت چهلمی
حسیم‌الدین، به سرعت تمام می‌نیشت و مجموع نیشت و مجموع نیشت را به آؤش خوب بیان، بنا بر
حضرت مولانا می‌خواند. جنون مخلد اول به اتمام رسید، از نگاه خرم چهلی وفات
یافت، فرتر در آن میانه واقع شد. تا بر این قضیه دو سال تمام نما بگذشت و حضرت
جلی به حضوری نور رجب نیم‌نام. از ناگاه صبایی برخاست و به حضرت مولانا آمد و
سجده عبودیت به افاق رسیدن‌به، بقاى کتاب مثنوی را از ضیمير شیر و خاطر عاطیر
شیخ، استدعا کردن گرفت. همانا که حضرت مولانا ب موجب مألی الامام
کلماتی که دیدانه مخلد دوم است، املا کرد و در تاریخ (بانزدهم رجب سال شهید
و شست و دو) به اسم کتاب آغاز کرد و گفت:
مئاتی این مثنوی تأثیر شرف
مهمانی بایست ناخون شیر شرف
بازگذاری‌زاوی آسان‌مان
چون ضیاق الحق، حسیم‌الدین عنوان
چون ز دریا سوی ساحل بازگشت
بازگشت روز استفات (11)
بود
مال سال شش شش و شست و دو به
بهر صد این مسکن بازگشت
سادات زیر نمکین این باز باد
همچنان تا آخر کتاب، دیگر توقفی نرفت. بیوسته‌ی می‌فرمودند و حضرت چهلمی می‌
نیشت و نیشت را به کرآت می‌خواند، تا به نهایت انجامدی. (منابع الاعترافین از
725 تا 738

63
دیدار سعدی از مولوی. در قونینه و حاضرین ابن دیدار
در اینجا زلزله‌ای بی‌پایین به دو نکته‌ای در گفت و گوی آینده، لازم می‌آید آگاهی کنند:

نکته اول، شباهت‌های است که برای دکتر صفا در تاریخ شروع دفتر اول متنوعی، پیش آمده، می‌نویسد: «دفتر نخستین ناب‌آتشه از قول افلاکی بر می‌آید، دو سال پیش از

درست این است که گفتگو شود دفتر اول، چهار سال پیش از ۶۴۲ یعنی سال ۶۵۸ آغاز شده، زیرا دو سال پیش از ۶۴۳ (سال ۶۵۰) دانیال دفتر اول بوده است و اگر به تقریب فرض کنیم که نظام دفتر اول، دو سال کاربرده باشد، به سال ۶۴۸ می‌رسیم.

به بیان دیگر، سالی که حسابالذین مولوی را به نظامی متنوعی تشغیل نموده و مولانا هنگام بی‌خودی و وابسته به سه بخار از انتشار بعسانند و در بخار از عمر گلستان سعدی گذشته بود و طبعی این نماید که هر دو کتاب به همکاری ارائه داده، سال ۶۵۸ بوده و در این سال سه بخار از انتشار بعسانند و در بخار از عمر گلستان سعدی گذشته بود و خوانده باشد. حرف نازه ای را که از این نظر بر می‌توان حاصل کرد، این است که:

بسیاری از نکات، میان بعسانند و متنوعی مشترک است با این نکات که سعدی به هم نکته با ایجاد، در یکی با دو بیت اشاره می‌کند، اما مولانا همان نکته را به اطلاع در خلال داستان‌های می‌گنجاند. تاثیج ای که محاور نمی‌نماید این است که این بار سعدی نیست که از خرمش برای مولانا خوشش می‌چیند، این مولانا است که از بلاغت بی هم‌نوا

سعدی به هر می‌پایب.

نکته دیگر این است که عقل و منطقی نمی‌پذیرد که علت تعلیمی در سالهای متنوعی، تنهای در گذشته زوجا حسابالذین بوده باشد. شاید بتوان پذیرفت که افروز بر آن، نقل‌آرای سخت به میان آمد این داشت، و در گذشته همسر چهل‌بیانه قانع است.

دیگر این که گم تسخیص در پنجم دفتر بعدی دیده می‌شود که در دفتر اول مطرح نشده به این آثارهای نرفته باشد. همان نکته‌ها دلیل خلافی وقایعی در خلاف داستان‌های دفتر اول آوردید شده، به شکل و صورت دیگری در پنجم دفتر بعدی، در لباس و داستان‌های دیگر مطرح است. بنابراین می‌توان حدس زد که هر چه گفتگو یکدیگر، مولانا
در دفتر اول گفتگوی به همین هیات ای برای گفتگوی نداشت، و این مهم‌ترین مطالب دور ساله.

دیگر آثار مولوی:

از مولوی آثاری به نثر باقی مانده که به جای خود، در خور اهمیت است: چون مجموعه مکاتب (نامه‌ها) و مجله‌ای و کتابی که به گوینده، جند مجلس است که یکی با معینان برنده (حاکم گلبلاد روم) داشته و فرزندش، سلطان ولد آنها را گردآورده است» (صفا: 77).

آثار سعدی:

آثار سعدی نیز مانند آثار مولوی به دو دسته: آثار منظوم و آثار منثور تقسیم می‌شود. مهم ترین این آثار، کتاب های بوستان و کلیسائی است که مطالب آنها را طی سال‌های سیر و سپاه و اوله خرمن خوش‌شان بازگشت به شیراز، اولی را در سال ۵۵۵ و دومی را به سال ۵۵۶ به اسوکرین سعد و پسرش، سعدی بن ابوبکر، همچنین به مردم خاکی نهاد شیراز، هدیه کرد است.

قصاید سعدی که ستایش و ارشاد شاهان و بزرگان آن روزگار است، بی‌بی‌مین آمده به شیراز، ساختمان و بردخته شده، زیرا پیش از آن با پادشاه با امری سروکار نداشت و با هیچ یک از آنان دم‌خور نبوده است. حتا بیش از آن می‌چنایی که با کاری پس‌بیان می‌نداده و آقاقی به آن بر نوع ناخوانده، چنان که در قطعه زیر، فرموده:

کوی‌نده سعدی به چند نبطال (۱) مانده‌ای؟

این سعدی سلطنت که دو دارای به مرگ شیر.

یک چند اکثر می‌ساز که کمک‌ونشان کمای شوی.

یک چندش می‌برد نشود کام گزارشان

چون کام دوستان ندهد، کام دشمن است.
غزیات:

غزیات سعدی که به خاطر گروهی طبیب، بنیاد شده، به نظر می‌رسد که این گروهی در سال خورشیدی است. به همه مناسبی آن ها را چهار دسته کردند و چهار نام به مسوّی بردند آن ها برگردیده است. چنان که غزیات قدیم از آن دوران نوپایان و تازه شاعری او، و طبیب و بیداع مرتبط به دوران جوانی و نوجوانی و حال زندگانی و خوانی از دوران سال‌های خود و بعد از بارکشته به شیراز است.

سعدی، راوا و مششی نداشته و خود آثار خود را می‌نوشت و گردآوری می‌نموده و خود آنها را بازخوانی با اصلاح می‌کرد است.

`نکته مهمی که درباره سعدی قابل ذکر است، شهرت بسیاری است که در حیات خوش حاصل کرده (صفا، ص. 600)`

دیدار در قونیه:

سدی با شوکی سرشار، همره چند سالک بیابان گذار، به قصد دیدار با مولانا از شیراز به قونیه رفت، به آمیدی که نوشته ای تازه یا خوشیه یا زرین از بارگاه حشمت و خرمن کرامت مولانا حاصل کند، یا دامنی یک گل از گلستانم دانش و عفافش، اصحاب را هدیه آورد. اما گلی نجیده دامنش از دست برخورد و جز چند خار که از آن باغ پر بار، بر دامنش آویخته بود، نیزی با خود نیارد.

این سردگشت را یاران و چاکران معاصر مولانا یا نزدیک به روژگار او، با آب و تاب هرچه تمام تر گزارش کرده اند، تا آخرین خسته نباید یافته اعتبار مولانا را به کار برده و سر آن یکه به آسانه کشانده و به تمامی و کمال، رسانده باشند: که سعدی به خاکیوس مرا به آمد.

تذکره نویسندگان و گزارشگران. بعدی یا از سر این سردگشت گذشته‌اند یا برخی به ایجاد و اجمال به آن برخورد نموده و به اختصار اشاره کرده‌اند: مثلاً:...
در تذکره «رياض العارفين» هدایت، به سعی مأمور محمود خوانساری، صفحه 49 و در پارهای دیگر آن، صفحه 143 درباره سعدی نوشید.

فملت های بیسیار در اقلیم سبیع، سباخت نموده و به دستور بسیاری از عرف و علمای عه. رضیده و مولانا جلال الدین رومی را در روم و با امیر خسرو در هند صحبت داشت و پر ازه به کعبه، پیاده رفته و سال ها در بیست الداخلس، سفاری کردند.

(هدايت، 1314 ص 143)

و در تذکره «عمرات الفصاحه» آمده است که: «جلسه الدین رومی، صاحب مثنوی را در روم و امیر خسرو دهلی را در هند ملاقات نموده» (شیخ مفيد. 1371 ص 276).

و از دانشمندان و محققان اخیر، استاد فروزانفر است که با رویکرد به مراجع قدیم، داستان را همان طریق که گفتی بوده‌اند، بازگو کرده است. می‌فرماید:

سند این مطلب دو روایت است: یکی روایت افلاکی و دیگر روایت مؤلم فاجع.

البلدان است که تا حاضر به تفصیل، این ملاقات را منظور می‌باشد. (فروزانفر 1315)

این گفتگو که با همین هدف و عنوان فراهم شده، متن‌گی به دو سندر استوار و ایکار.

ناب‌در است:

یکی گزارش شمس الدین احمد افلاکی، در کتاب مناقب العارفین است که مرجع اصلی همه یادوارهای است که در زندگانی و احوال مولانا گزارش شده و دیگر سندر استوار گفتار شخص شیخ سعدی در بوستان است که نشانه‌های سرخوردگی و تخشندودی سعیدی از این دیدار در آن است و به احتمالی می‌توان گفت که در لحظات و ساعاتی تنظیم شده، که به قول خودش فرشه های انضمام و تقوی و دین از لشکر خشم گریخته بوده‌اند.

چو لشکر برون تاخت خشم از کمین ندیدم چنان دیو زیپر فلک که از وی گزیند چندین فلک

(بوستان، باب چهارم)
افلاکی می‌نویسد: "ملك شمس الدين هنی که مالک فلک شیراز بود، رفعه ای به خدمت کاشف کلام و آلفه اینام، شیخ سعدی اصدار کرده، استندع نمود که خویی غریب که مختوی معنی عجیب باشد، از هر که باشد، بفروستی نا غذای جان خود سازم شیخ سعدی غزلی نو از ان حضرت مولاها که در آن اتام به شیراز برد، و خلق به کلی بوده آن شده، بنوست و ارسال کرد و آن غزل این است: هر نفس آواری عشق می رسد از جنب و راست ما به فلک می رویم عزم نمی‌نشانی که راست؟

به آخر

و در آخر رفعه اعلام کرد که در اقبلیه روم، پادشاهه مبارک قدوم، ظهور کرده است و این از نفحات سرآوست که از این بهتر ساخته نگفته اند و نه خواهد گفت و مرا هوس آن است که به زیارت آن سلطان بن دیمار روم روم و روم (روهم) را بر خاک پای مبارک او مالم تا معلم ملک باشد. همانا که مالک شمس الدین که غزل را مطالعه کرده، از حد بهرون گریه ها کرد، و تحسین ها داده، مجمع عظیم ساخته، بنده غزل سماع ها کردن و تجف بسیار به خدمتی شیخ سعدی، شکرانه فرستاد.

آن بود که عاقبه الامر سعیدی به قوته رسیده، به دست بوس یان حضرت، مشترکه ملحوظ نظر عایبت مردان شده (منابع العارفین، 1569 میلادی ص 66 2)

غاشی شیخ سعیدی در بوستان، باب دوم، این اتفاق را به شکل دیگری بیان می کند.

مقاماتی: شیخ که مرده پاک ظالمت، عارف و سالک (شناسا و رهو) در دوردست روم (قوتیه) به ارشاد مریدان و گروه بسیاری از مردان نام و آوازه فراوان پافته است. 

من و جنده سالک بیانی به چند دیدار به قوته رفته.

"شیخ می‌است پاک در ابتنی بوم شناسا و رهو در اقصایی روم من و چند سالکی صحرا نورد بر فقهی فاسد به دیدار مره دیدم، خرگاه و بارگاهی فوق باوار مون و زرع و بار و به دستگاه و مریدان و خدمتکاران بیش از تصور من دارد.

از روز دیدم و زرع و شامل رخت ولی بر مرؤوت چوبی بر درخت!"
ابن ادیعی سعید در جاه و جلال جلال‌الدین، که سعیدی را شگفت زده کرد، بسی رایب با جاه و مقام خانوادگی و مولا نیست. مولوی مردی که یکی از شرکای خاندانی شهره آفاق است. از سویی به خاندان شاهان خوارزم‌شاهی می‌پیوندد که ملکه چهی! دختر علاء الدین تکش خوارزم‌شاه مادر برگ اوض و از سویی به پدر سلطان العلماً چنان قدرتی دارد که با سلطان محض خوارزم‌شاه روبه رو می‌شود، همچنان پدر بزرگش، حسین بن احمد خُطیبه، چنان مقام و منزله در جامعه دارد که فرق آن منصور نیست، تا چنین که سلطان خوارزم‌شاه، او را از هر شاه و امیری برتر می‌پردازد و دختر خود را به عقد ازدواج از دو آورده. چنین است که مولوی از دیدگاه شاهان نیست از هر امیری از امیران روزگار خود برتر است. فقه و عرفان و کمالات معنی‌نیز جای خود دارد.

سعیدی با رسیدن به قوت‌بی، انتظار دیدار عفافی زاویه نشین، جبون دیگر عفافان و سالکمی که می‌شناسی به دربار آنان شنیده و خوانده بوده که داشته، اما به جلالی فوق طاقت و تصویر خود روبرو می‌شود و شگفت زده می‌گردد. مولوی سر به دوگاه هیچ شاه یا امیری نمی‌دهد و مدحی از آنان نمی‌گفته، بلهکه شاهان و امیران آن روزگار بوده اند که سر بر آنان او می‌سپارند و به مردی و شاگردی او متفنی به‌وده‌اند. سعیدی می‌گوید که مولوی با تمکین به پیش‌باز ما آمد، سر و چشم و دست هر یک را بوسه داد و با ضرّت همه را نشان داد و خود نیز نشست. در لطف کلام به سپاره میرسان بود، اما از سفره و طعام خیری نشده. بوز طعام به مشام گرسگان از راه رسیده، نرسید و فرمی‌ها هر کس بدن سرای در آیده ناشد و دهیده را کسی نشیند.

شب را چشمه و گرمسه خوابیدم آنها مکر این‌ان‌شنکبی‌هmann‌پچ‌یی‌هmann‌چاه‌ی‌هmann‌چست‌یرب‌هmann‌چان‌می‌ساخت‌یرب‌و‌ره‌دخت‌خواب‌می‌داده‌؟‌همن‌شب‌را‌نه‌ما‌خه‌نی‌نهم‌صاحب‌سرا‌ما‌در‌بند‌حاجات‌یرب‌گرنت‌تسبیح‌یرب‌مناجات‌یرب‌خدا‌خود‌یرب‌تنجوا‌یرب‌بدا‌منشی‌خود‌سخن‌ها‌دانت‌یرب‌می‌گفت‌یرب‌می‌ساخت‌یرب‌منشی‌می‌نشست‌یرب‌می‌بردانت.
سعدی با بیان‌ها خود فرمایید:

سرو چشم هر یک بوسید و دست به تمکین و عزت نشاند و نشست
وئی دیگری داشته عجب سرد بود!
ز تسبیح و تهیه (۱۶) و مارا ز جوع
همه شو به‌دش قرار و هجوع
شب را با ستاره شماری به سرحالنیم، با مدادان با همان لطف و گرمی دوشینه
به دیگران آمید. باز هم نشانی از زاد و قوت نبود. مردی شوخ طبع بذله پرداز، با ما
بود. به شویم گفت: بوسم را به تصحیح (۱۷)، توشه سار.

مرا بوسم گفتن به تصحیح ده
به خدمت منه دست بر کفتش من
دارست با همین طنز و شوخی، تمام می‌شود اما سعید با تعریض و کفايتی تند،

ادامه می‌دهد که:

به ایشان، مردان سرتیپ برده‌اند
همین دیدم از پاسبان تنخور
کرامت، جوانمردی و نان دهی است
مقالات بی‌هده طبل تهی است...

سعدی باز هم داستان را پایان یافته نمی‌انگارد. نوشته‌نامه که (فرزانفر، ۱۳۱۵: ص ۱۲۸)

به نقل: پاره‌ای از غزل‌ها و دعوی‌های مولانا ماند غزل:

نمای رخ که باغ و گلستان آرزوست
بگشای لب که قدر فراوانم آرزوست
(پی اخیر) را ـ سعیدی به سخره می‌گیرد و غزلی چون غزل زیب را با تعریض

می‌ساید:

از جان برون نیامده جانانت آرزوست
بر درگاه که نویب آرشی (۱۸) همی‌زند
مردی نه ای و خدمت موری نکرده ای
(انوی، حسن، کلایات سعیدی: ص ۳۶۱)
دیدگاه:

عده پذیرایی مولوی، از سعدی و همراهانش را نمی توان بر نان کوری و سرد مطبخی مولانا نسبت داد. بلکه دلائل روایی چنین داد که پاره ای را می شود به حدس و فرصت زندگی به بقیه، برهمزد. و گرنه در اطراف بارگاه مولانا بسیار مردان و مردان بودند که از خانه در بار و خوان گسترده او بهره می شدند.

برخی از آنگاه آمده و در اول به شرح زیر است:

یکی، به مصداق: ۵۵ درویش در جریان یخسند و دو پادشاه در اقليمی نگنجند

(کلستان – پادشاه)

پیدا است که دو سلطان: یکی سلطان سلورک و عرفان، مولوی و دیگر پادشاه ملک.

سخن، سعدی در اقليمی به جدید و سعی (قرونیه) نمی نگنجند.

دیگر، یاد کلام زلال، آتا بشرّ ملکم (۵) در کتاب من لشکریک له (۱۲) که همواره هرگز که لازم می شده، بر زبان رسولش (ص) جاری می گشت، صرحت بر این دارد که: «هر که باشی و به هر جا بری‌سی» از ضعف بشریت گزینی نیست که: «خلیق‌الانسان ضعیف» (۳) این ضعف بشریت نه تنها در مولوی که کوئی، بلکه اعدم پذیرایی، جایی برای سلطان هم، شنن خود باز نگذارد. بلکه در سعدی نیز بود که با شتاب تند و خشم آلوده، بر کرسی قضاوت نشست و آن احکام بنده و تا حدی ناوصاب را در شأن مولانا صادق ساخت.

دیگر و مهم تر از همه، اختلاف مسلم و مذهب این دو چکشید بلند عرفان و ادب

است که اولی، در گذار سالک و در اعماق ضریر خود خنیا مذهب بوی و دومی چنان که دربارشگفته، سرآماد از گربن سعدی، مرده متفکر، سر به در می‌کند

(دشتی، قلمرو سعدی: ۳۳۲) خنیا مذهب می‌نومند، اگرچه با هیچ مذهب و ملک

دیگری نیز خصوصی نداشت که مولوی: به آدم تعاضی پک پکردی (باستان).

و دیگر، کننکاوی به گیر سعدی، که هر چا مرفت و با هر که می نشست، برای یافتن خوشه یا توشه‌ای از خرمن یا گوشه‌ای، گاهی برای مخاطب ملال‌آور
می شد و مولوی که سخت سرگرم راه و رسم خود و سروندان اشعار بسی کرمان خویش بود و از شام تا بام می سرود و چلیپی حسام الالبینی می نوشت و برایش پژوهشی می کرد در یک جنش، با چنان مرد کنیکاوی را در خود نمی دید. پس مصلحت چنان دید که سعیدی در آنجا درگذشته (۳۳) نشود، به علت وحشت که سعید ناجار شود از همان راهی که آمد، هرچه زودتر پا به گردید.
اشان‌ها به ترتیب شماره‌ها:

1- شهرزاد افطاری: یکی از حدود ۶۹۱ قمری به قبیله رفت و به محله
سلطان ولد راه پاف. شهرت به افطاری ظاهر. در عهد بدر به تجربه در علم هیات و تجربه بوده
است. این قرار بود جانشین حسام الدین چلیقی نوبه ولی به پیشنهاد سلطان ولد، مسئول خوان
تربیت مولانا شد. اثر مهربانی، کتاب منابع العوارفین، مهم ترین مرجع در شرح زندگی و
حالات مولوی است. تأثیر این اثر بیست سال طول کشید. و در ماه رجب ۷۱ هجری
بدرود حیات گفت. (فرهنگ ادب فارسی)

2- ولد نامه: نام مسئول سلطان ولد، پسر جلال الدین مولوی است. این کتاب شامل دو
بخش نظم و نثر است موضوع این مسئول سرگذشته مولانا جلال الدین و اصحاب و باران و
مریدان اوست و در عین حال قدم ترین و صبح ترین سندر تاریخی در این باب است.
بهاء الدین محمد (سلطان ولد) که در ۲۵ ربيع الآخر ۲۵ مولود شده بود در روز شنبه دهم
رجب ۷۱۳ قبیله درگذشت. (اعلام معین)

3- جلال الدین: یکی از مشاهیر رسای فیلی و صوفیه سده هفتم، در آسیای
صغر بود. او با شاگردان و جوانان دانش خوش نزد قبیله به بکار می‌رفت. او نزد مولانا محمد از
مکه نیز داشت. مولوی کتاب مسئول را به استنده و ترجمه وی به نظام اورده.
جلالی، پسر از مدرک مولوی به مدت بیست سال (تا زندگی) خلفیه و جانشین مولوی شد
و این مقام بعد از وی به سلطان ولد پسر مولوی رسید. (فرهنگ ادبیات فارسی)

4- ابن عربی: کمال الدین عیسی‌زاده بناه مدیر شهیر به این فقیه و ابن صاینوی، از
مشاهیر علمای حديث و تاریخ و صاحب نظر در حکمت است. از آن‌ها است:
مجموع آثار در علم الافلاک در دو جلد (و در پیشیه) در ۲۰ جلد و تاریخ
عاقب از خلفیت امام نظیر بیپ در این بنای مجموع، ۴۷۱ مولوی شده بود، در سال
۲۵۳ درگذشت. (شرح از اعلام معین)

5- فخرالدین رازی: ملقب به امام الشیخ‌کاتب و ابن الخطیب است. وی مورد احترام و
پرگاه در سلطان محمد خوارزمشاه بود. وی از مخلوق ژیر دست بود. در جناد و مواجهه کسی
را پارای بحث با او نبود. ذهن آزاد و مستقل داشت و سعی می‌کرد تحت تأثیر هیچ مکتبی قرار
نگیرد، او هر مسئله‌ای را مورد شک و اعتراض قرار می‌داد و بر گفتگو کدشگان خود می‌گفت به همین دلیل لقب‌ امام اشک‌کشی‌گی نهاده شده‌بود. (فرهنگ ادب فارسی نخستین)

6- لازم‌ه‌: شهری است در ترکیه، واقع در خاور قوته.

7- پیسون (احمدین ایرانی): کسی است که در سال ۷۲۶ قمری، صنف دسته غزات سبعدی را طبقاتی، بادعی، خواتین و غزات قدیم است. به صورت اقوایی تنظیم کرده و او لزنگ
کسی است که مقدماتی مهم بر کلیات سبعدی نوشته است.

8- متعه: در ظرف ازدواج موقت را که به صیغه‌ گرفتن زن

9- خواجای شمس‌الدین جویینی (صاحب دیوان): از بزرگ ترین وزیران و عمال عامان ایرانی.

در عهد مولوی است. او در زمان هلاکخان مولوی به وزارت رسید. اما پس از هلاکخان در زمان ارغوان به فرمان او خواجای شمس‌الدین جوینی و سپاری از افراد خانواده اش را به قتل رساندند. او و بیشتر، عامل‌ها نسبت به سعدی شیرازی محبیت و ارادت و همداشت.

10- عظام‌کخ جوینی: وی برادر شمس‌الدین جوینی است. وی علاوه بر حکومت و عراق و بغداد که از طرف هلاکخان به او واگذار شده بود، نوبنده تاریخ جهان‌گشای جوینی است. وی این تاریخ را در سال ۵۵۵ میلادی نظم قلم نشان است که در سال هدایت و اکثریت به دست هلاکخان، به بنیان رسانید و در همین سال بود که سعدی هم به کشور خود را برد مردم شیراز به هدیه آورد.

11- روز استناد: روز پانزدهم ماه رجب

12- بی‌نظر: بیگانه - دست خالی، فقیر

13- مغایر: مخون، زبان دیده - دچار غیب

14- این شکم بی‌پرچم - صدر ندارد که برد بیه جه: «بینی است از بیاب

سوم کلیات سعدی، در قاتاع

15- محروم: خواب ، خواب‌خوان

16- تعلیم: لائینآلل جففن، ورد و دعا خواندن.

17- تصویف: کلمه‌ای را با کم و زداد کردن نقطه‌ها به شکل و معنای دیگری در آوردن. مثلاً کلمه دوالس، را می‌توان با این ترفند به صورت توحید آوردن.

مرا بوده کفتن به تصویف ده: کتابی از این است که به جای بوده به من توشته ده، زیرا

گردنامه‌ام و بوده کارن کارم نیست.
۱- آنچه و کلام (۱۳۳۷)، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رمضان، شفیعی، صص ۱۵۹ تا ۱۶۶، تهران، پناه.
۲- افلاکی، شمس الیثاب (۱۳۶۱ م)، منابع العارفین، ج دوم، با حواشی تحسینی بارزی.

فرهنگ منابع و مآخذ:
۱- آنچه و کلام (۱۳۳۷)، ج اول، تهران، دبیر کتاب، ج. سوم.
۲- افلاکی، شمس الیثاب (۱۳۶۱ م)، منابع العارفین، ج اول، با حواشی تحسینی بارزی.
۳- جامی، عبدالرحمان، (بی‌تا)، نفحات الامام، تهران، کتاب فروشی محمودی، ص ۴۰۰.
۴- حسینی، کاور (۱۳۸۰ م)، فرهنگ سعیی، پژوهشی، تهران، ج حافظ.
۵- دشانی، علی (۱۳۸۲ م)، قلمرو سعیی، تهران، انتشارات کیهان.
۶- دولتشاه سمرقندی (۱۳۸۲ م)، تذکره الشعراء، تهران، اساتید.
۷- سیف‌الملک، فریدون بن احمد (۱۳۲۵ م)، رسالة سبی سالار، در مناقب حضرت خداوندگار، تصحیح سعید فیروزی، تهران، اقبال محمدرضا افشار، ص ۱۳۸۵، تهران، سخن.
۸- بصیرت، مصلح البنك (۱۳۴۳ م)، بروستان، تصحیح عیال‌الظم، کریم، تهران، علمی، ج دوم.
فرزندگی، بدریزی (1352 هـ)، کتابهای دیوان شمس تبریزی، تهران، جاییان.

19- زندگانی مولاوی جلال‌الدین محمد، مشهور به مولوی، تهران، زوار.

20- تشیع سلیمانی، سلیمان (1378 هـ)، پاداشه مولاوی، تهران، انتشارات کمیسیون ملی پویشکو در ایران.

21- مفید، شیخ داور (1371 هـ)، ذکریه مرأت الفضاحه، تصمیم مولوی طارمی، شیراز، نوید.

22- مولوی، جلال‌الدین محمد (1925 م)، منوی معنی، به اهتمام نیکلیس، لندن، ج هند.

23- مولوی، جلال‌الدین محمد (1351 هـ)، دیوان شمس تبریزی، با مقامه فرزندگی، چ ایران.

25- تختی، سعید (1325 هـ)، رساله فریدون بن احمد سه سابر، در احوال مولاوی جلال‌الدین مولوی، تهران، اقبال.

26- سلطان ولد، ولدیامیر (1315 هـ)، با مقامه جلال‌الدین محمد، تهران، اقبال.

27- خراری، زرتشتی خان (1316 هـ)، تذکریه رضاالی نوری، تهران، کتاب خانه، مهدیه، چ دوم.

28- مولوی، تختی، سعید (1325 هـ)، به‌نیا. تذکریه رضاالی نوری، به سعید، اهتمام مولوی خواجه‌سازی.